

همه ما در حال زندگی در دنیای ولادیمیر پوتین هستیم؛ پوتین و امنیتی های اطراف اش علاقه ای به نوشتن آینده ندارند تنها قصدشان باز نویسی گذشته است

ایوان کراستف  
نیویورک تایمز

روزنامه نگارانی که در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ میلادی درباره امور بین الملل می نوشتند از آن دوران به عنوان دوره «پس از جنگ» یاد می کردند. آنان رویدادها را از دریچه جنگ بزرگی مشاهده می کردند که چند سال پیش از آن اروپا را ویران کرده بود. مورخانی که امروز می نویسند از همان سالها به عنوان دوره «بین دو جنگ» یاد می کنند به این دلیل ساده که آن چه را که در آن سالها اتفاق افتاد به عنوان بخشی از پیشروی به سوی جنگ جهانی دوم مخربتر تجزیه و تحلیل می کنند.

اگر روزنامه نگارانی که در اروپای دهه ۱۹۳۰ میلادی می نوشتند به وضوح به مسائل نگاه می کردند همه ما امروز باید این وضوح در بینش را داشته باشیم. تجاوز نظامی روسیه به اوکراین یکی از آن لحظاتی است که ما را وادار می کند تا دوران خود را دوباره تفسیر کنیم: چیزی که ما آن را صلح ۳۰ ساله پس از جنگ سرد می نامیم (با تمایل به فراموشی، آگاهانه یا ناآگاهانه جنگ های یوگسلاوی سابق) اکنون به پایان رسیده است.

مورخان آینده به دهه اخیر به طور کلی بسیار شبیه به دوران بین دو جنگ به عنوان فرصتی از دست رفته نگاه خواهند کرد. در صورتی که همه هرچه زودتر این واقعیت را بپذیریم بهتر می توانیم برای رخدادهای آتی آماده شویم. متأسفانه نوعی انکار خودخواهانه در پایتخت های غربی نفوذ کرده و ما را از دیدن مسائلی بدیهی باز می دارد. درخواست های پرشور برای دفاع از نظم اروپایی پس از جنگ سرد هیچ معنایی ندارد، زیرا این دوران به پایان رسیده است. در پی اشغال کریمه توسط روسیه در سال ۲۰۱۴ میلادی، «آنگلا مرکل» صدراعظم وقت آلمان با «ولادیمیر پوتین» رئیس جمهور روسیه گفتگو کرد و به «باراک اوباما» رئیس جمهور امریکا گزارش داد که از نظر او پوتین ارتباط خود را با واقعیت از دست داده است.

او گفت که پوتین گویی در «دنیای دیگری» زندگی می کرد. واقعیت آن است که امروز همه ما در آن دنیا زندگی می کنیم. در این دنیا، به قول «نوسیدید» مورخ یونانی «قوی ترها آن چه را که می توانند انجام می دهند و ضعیفان آن چه را که باید رنج می برند».

چگونه به اینجا رسیدیم؟ نخست ما باید درک کنیم که این جنگ روسیه نیست. این جنگ پوتین است. او از نسل خاصی از مقام های امنیتی روسیه است که هرگز نتوانستند خود را با شکست مسکو در جنگ سرد آشتی دهند. اتحاد جماهیر شوروی در مقابل چشمان آنان بدون خسارت نظامی یا تهاجم خارجی از روی نقشه محو شد. برای آنان حمله فعلی به اوکراین یک نقطه عطف منطقی و ضروری محسوب می شود.

جدول امپراتوری می تواند یک بار دیگر دوباره تنظیم شود. این افراد علاقه ای به نوشتن آینده ندارند. آنان تنها می خواهند گذشته را باز نویسی کنند. در حالی که حملات موشکی روسیه علیه کی یف را با حالتی سرشار از خشم تماشا می کردم ناگهان متوجه شدم که بسیاری از روس ها هنگام بمباران بلغراد در دو دهه پیش قطعاً همین احساس را داشتند.

تهاجم پوتین ممکن است بیش تر برای انتقام باشد تا استراتژی ای کلان. بین رویونیسم (تجدیدنظرطلبی) و ریوانشیسیم (سیاستی به دنبال اقدام تلافی جویانه به ویژه برای بازیابی سرزمین های از دست رفته) تمایزی وجود دارد. رویونیست ها مایل هستند نظمی بین الملل به دلخواه خود بنا کنند.

ریوانشیسیت ها با انگیزه بازده یا پاداش مالی به ویژه سود برابر با هزینه اولیه یک سرمایه گذاری دست به اقدام می زنند. آنان رویای تغییر جهان را ندارند بلکه رویای تغییر مکان را با فاتحان آخرین جنگ در سر می پروراندند. اگر پوتین امروز موفق شود غرب تنها می تواند خود را مقصر بداند.

در حالی که افکار عمومی غربی خود را با این ایده هیپنوتیزم می کردند که روسیه در حال انحطاط شدید است و یا از آن به کنایه تحت عنوان «ایستگاه گاز با بمب اتمی» یاد می کردند پوتین شروع به درک استراتژی خود کرد. پوتین سال هاست که حوزه نفوذ خود را بر اتحاد جماهیر شوروی سابق تحکیم می کند و این کار را از جنگ با گرجستان در سال ۲۰۰۸ میلادی و از طریق الحاق کریمه در سال ۲۰۱۴ آغاز کرد. اخیراً او کنترل خود را بر بلاروس و آسیای مرکزی سخت تر کرده است. حالا او گام بعدی و دراماتیک را برداشته است.

بایدن روز پنجشنبه گفت که در واکنش به تهاجم به اوکراین، قصد دارد از پوتین در صحنه بین المللی فردی تنها را بسازد. این یک مجازات مناسب برای نقض قوانین بین المللی خواهد بود. با این وجود، ممکن است اوضاع به این شکل پیش نرود. این خطر واقعی وجود دارد که در عوض، این غرب باشد که خود را منزوی تر ببیند.

بخش دوم مقاله «همه ما در حال زندگی در دنیای ولادیمیر پوتین هستیم: پوتین و امنیتی های اطراف اش علاقه ای به نوشتن آینده ندارند تنها قصدشان باز نویسی گذشته است».

طی دو ماه گذشته، اتحاد مسکو و پکن به لطف هدف مشترک به چالش کشیدن سلطه آمریکا، از فرضیه به واقعیت تبدیل شده است. در حالی که نخبگان چینی به سختی از تهاجم بی پروای روسیه به اوکراین هیجان زده هستند (چینی ها تعهد خود را مبنی بر عدم نقض حاکمیت دولت محترم می دانند) شکی نیست که آنان در کنار مسکو باقی خواهند ماند.

می توان نگاه کرد که چگونه پکن از توصیف رسمی جنگ پوتین به عنوان یک حمله امتناع کرد. شی جین پینگ رئیس جمهور چین ممکن است بزرگترین ذینفع از بحران فعلی باشد: آمریکا نه تنها ضعیف به نظر می رسد بلکه اکنون خود را در اروپا گرفتار می بیند و نمی تواند بر آسیا تمرکز کند. بسیاری از کشورهای درگیری بین روسیه و غرب را به عنوان مناقشه بین امپریالیست های قدیمی می بینند که به سختی بر آنان تاثیر می گذارد.

نگرانی بیش تر و فوری تر این است که تحریم های اعمال شده توسط غرب باعث افزایش قیمت انرژی و مواد غذایی شود. غرب تنها زمانی می تواند بر افراد دچار تردید درباره تلاش های خود به منظور مبارزه با پوتین پیروز شود که بتواند به خارج از اروپا نشان دهد که آن چه در کی یف در خطر است سرنوشت یک رژیم طرفدار غرب نیست بلکه حاکمیت یک رژیم تازه متولد شده پس از آن است.

دولت های زاده شده پس از امپراتوری برخی بیش تر این ایده را درک کرده اند: سفیر کنیا در سازمان ملل متحد آن چه را که در اوکراین در حال رخ داده است را به تصویر کشید و گفته بود: «وضعیت بازتابی از تاریخ ما است. کنیا و تقریباً تمام کشورهای آفریقایی با پایان امپراتوری متولد شدند».

پایان صلح برای اروپا چه معنایی دارد؟ پیامدهای آن وخیم خواهد بود. جنگ در اوکراین ظرفیت بالقوه هولناکی برای گرم کردن درگیری های منجمد در حاشیه این قاره، از جمله در نقاط دیگر در فضای پس از فروپاشی شوروی و بالکان غربی دارد. رهبران جمهوری صربسکا (بوسنی) ممکن است پیروزی پوتین در اوکراین را نشانه ای برای تجزیه بوسنی قلمداد کنند. رهبران دوست روسیه در اتحادیه اروپا نیز از پیروزی پوتین احساس جسارت خواهند کرد. حمله به اوکراین اروپا را متحد کرده است، اما به اعتماد به نفس آن نیز لطمه وارد خواهد ساخت.

با این وجود، به طور اساسی تر رویدادهای هفته گذشته نیاز به بازنگری بنیادی در پروژه اروپایی را ضروری خواهد ساخت. در ۳۰ سال گذشته، اروپایی ها خود را متقاعد کرده اند که قدرت نظامی ارزش هزینه را ندارد و برتری نظامی آمریکا برای منصرف کردن سایر کشورها از حرکت در مسیر جنگ کافی است. در نتیجه، هزینه کردن کشورهای اروپایی برای دفاع کاهش یافت. آن چه مهم بود تکیه بر عقلانیت، قدرت اقتصادی و قدرت نرم بود.

اکنون می دانیم که تحریم ها نمی توانند تانک ها را متوقف کنند. باور اروپا مبنی بر اینکه وابستگی متقابل اقتصادی بهترین تضمین برای صلح خواهد بود نادرست بوده است. اروپایی ها با ایده جهانی ساختن تجربه خود پس از جنگ جهانی دوم به کشورهایمانند روسیه اشتباه کردند.

سرمایه داری برای تعدیل اقتدارگرایی کافی نیست. تجارت با دیکتاتورها کشور شما را امن تر نمی سازد و نگه داشتن پول رهبران فاسد در بانک های شما آنان را متمدن نخواهد ساخت بلکه شما را فاسد می سازد و استقبال اروپا از انرژی دریافتی از روسیه تنها آن قاره را ناامن تر و آسیب پذیرتر ساخت. بی ثبات کننده ترین اثر تهاجم روسیه می تواند این باشد که بسیاری در سراسر جهان با «ولودیمیر زلنسکی» رئیس جمهور اوکراین همنظر باشند.

او در نشست امنیتی مونیخ در ماه جاری اظهار داشت که کی یف مرتکب اشتباه شد و سلاح های هسته ای را که از اتحاد جماهیر شوروی به ارث برده بود کنار گذاشت. عدم تمایل ایالات متحده برای دفاع از کشور دوستی مانند اوکراین می تواند دست کم برخی از متحدان آمریکا را به این باور برساند که سلاح های هسته ای تنها راه تضمین حاکمیت آن ها است. تصور این که همسایگان چین نیز چنین فکری داشته باشند دشوار نیست.

این واقعیت که اکثریت مردم کره جنوبی اکنون طرفدار دستیابی کشورشان به تسلیحات هسته ای هستند نشان می دهد که تحرکات آقای پوتین در اوکراین رژیم عدم اشاعه تسلیحات هسته ای جهان را به خطر می اندازد.

<https://www.nytimes.com/2022/02/27/opinion/putin-russia-ukraine-europe.html>